بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 24 دی 1396.

خب در جلسه قبل عرض کردیم که حاج آقا در مورد آیات قرآن در اکثر موارد قائل هستند که این ها اطلاق لفظی ندارد اطلاق مقامی مجموع ادله را باید جایگزین تمسک به اطلاق لفظی می کنند. صحبت سر این بود که آیا بین این دو مبنا تفاوتی هست در عمل و یا تفاوتی نیست. فعد هم یک سری تفاوت هایی در مقام عمل در بعضی از موارد بین این دو مبنا وجود دارد. یکی اینکه بحثی از قدیم مطرح بوده است که آیا تخصیص کتاب به خبر واحد جایز هست یا جایز نیست. بعضی اینها گفته اند که تخصیص کتاب به خبر واحد جایز است و به یک سیره متشرعه تمسک کرده اند. بسیاری از استثناها و تبصره هایی که در مورد احکام هست این استثنا و تبصره ها خب خبر متواتر که ثابت نمی شود با خبر واحد ثابت نمی شود. این استدلال است. استدلال مبتنی بر این است که ما عبارت قرآنی در بسیاری از مواردش قائل به اطلاق لفظی باشیم و الا اگر اطلاق لفظی ندارد اطلاقش اطلاق مقامی است و امثال اینها این استدلال

تمسک می کنند این است که اصلا آیات قرآن اطلاق در آن شکل نمی گیرد با وجود این خبر واحد معارض. اطلاقش به برکت عدم وجود مخصص در سنّت شکل گرفته بوده است. بنابراین اصلا اطلاق نیست داخل در آن بحث تخصیص کتاب به خبر واحد نیست بله اگر موارد کمی که آیات قرآنی در مقام اطلاق هستند بعضی از چیزهایی که مثلا در محرم ها و اینها خب آیات قرآنی خیلی تعیین کرده است که چه کسی محرم است و چه کسی محرم نیست و حرمت علیکم نسائکم و آن آیه قرآن و احل لکم ما وراء ذلکم این با توجه به ریزه کاری هایی که ذکر کرده است در مقام ذکر خصوصیات بر آمده است آیه قرآن. آن جاها را نمی شود یک ادعای سیره کرد. این که ما می دانیم این است که بسیاری از استثنا ها و تبصره ها با سنت و با خبر واحد ثابت می شود ولی این که حتی در مواردی که آیات قرآنی در مقام بیان جزئیات بودن در این موارد هم به سنت تمسک می شده است خبر واحد را حجت می دانسته است این بیان تام نیست و باید به بیان دیگری مطلب را تمام کرد. این یک نکته و نکته دیگر این که حالا این یک مقدار بیشتر بحث علمی و استدلالی است. اما بحثی که در مقام عمل هم خیلی تأثیر دارد این است گاهی اوقات مثلا حالا این مطلب دومی که می خواهم عرض کنم در ضمن یک مثالی عرض کنم که یک بحثی هست در مورد طواف که ایا طواف باید در محدوده باشد یا خیر. در صحت طواف حج معتبر است بین حجر اسماعیل و بین مقام ابراهیم و کعبه باید باشد یا خیر. خب یک روایتی هست روایت که در سندش یاسین زریر قرار دارد. از آن استفاده می شود که محدوده معتبر است. از آن طرف یک روایت حلبی است که از آن استفاده می شود که محدوده معتبر نیست. این جا یک سری بحث هایی دارد در مورد این دو روایت که آیا اینها از جهت سندی معتبر هستند یا نیستند. یاسین زریر از جهت سندی خب بحث دارد. از جهت دلالتی هم بحث دارد که اینها جمع عرفی دارند یا خیر که آنها را الآن نمی خواهم وارد بحث شوم. بحث این است که اگر این دو روایت را با هم معارض دانستیم آیا مرجّحات را خواستیم پیاده کنیم بعضی آقایان دیدم که مرجّحات که می خواهیم پیاده کنیم چون خبر که در آن یاسین زریر است به نظرم از حریز است عرض کنم خدمت شما

خبر مخالف کتاب است آیه قرآن گفته است ... بالبیت العتیق و قید نکرده است که چه شکلی آن خبری که محدوده تعیین می کند مخالف قرآن هست خبری که محدوده تعیین نکرده است موافق کتاب هست. بنابراین مرجّحی که موافق کتاب و مخالف کتاب تعیین شده است این اقتضا می کند که ما خبر حلبی را ترجیح دهیم. ولی این مطلب روی مبنای آقایان ممکن است درست باشد و که یتفقوا بالبیت العتیق قائل به اطلاق لفظی باشد ولی بنا بر صحیح که اینها اطلاق لفظی ندارند ایه قران که در مقام بیان خصوصیات نیست. نمی خواهد بگوید که طواف باید هفت شت باشد چند شت باشد این خصوصیات را اصلا بیان نمی کند. از حجر الاسود باید شروع کنید به حجر الاسود باید ختم کنید خصوصیات حرکتتان باید از جهت از حجر الاسود به طرف رکن عراقی باشد نه از آن طرف باشد حکم یمانی و اینها نباید باشد این جور خصوصیاتی که در طواف معتبر هست قطعا اینها را که ایه قرآن به آن ناظر نیست. آیه قرآن اصل لزوم طواف را می خواهد بیان کند. در مقام بیان جزئیات نیست. وقتی که در مقام بیان جزئیات نبود هیچ یک از این دو روایات مخالف قرآن نیست. چون مخالف قرآن در صورتی بود که آیه قرآن دال بر این بود که هر جور طواف کردید صحیح است. یعنی در مقام بیان کفایت مطلق الطواف بود. وقتی در مقام بیان نیست هیچ یک از این دو روایت مخالف کتاب نیست و آن که مرجّح

البته ممکن است شما بگویید که آن که اصلا تخصیص ذکر نکرده است موافق کتاب است موافق به این معنا که در راستای کتاب است. حالا موافق را هم به یک معنای خاصی معنا کنیم ولی به هر حال اگر هم این جوری بخواهید یک جوری موافق کتاب را بگویید فقط یکی شان موافق کتاب است آن یکی نه موافق است نه مخالف اگر این جور هم بخواهید با یک نوع تأویلی این مطلب را پیاده کنید پاسخ مطلب این است که آن که جزو مرجّحات است آن این که یک خبر موافق کتاب باشد و یک خبر مخالف کتاب باشد. و الا این که یک خبر موافق کتاب باشد و یک خبر کتاب نسبت به او ساکت است این جزو مرجّحات نیست. بنابراین این نگاه باعث می شود که بحث ترجیح به کتاب بسیار مصداقش کم باشد. بسیار مرجّح قرار گرفتن کتاب مصداقش کم باشد و همین کم بودنش باعث می شود که یک بحث در باب تعادل و تراجیح حل شود. در بحث روایت های اطهار علاجیه بعضی از روایات هست که فقط مرجّح را موافقت و مخالفت عامه ذکر کرده است. اصلا موافقت کتاب را جزو مرجّحات ذکر نکرده است. بعضی از روایت ها هست که ابتدا آن چیزی که جزو مرجّحات قرار داده است گفته است که خبر قطعی الصدور بر خبر ظنی الصدور مقدم است بعدش موافقت کتاب بعدش مخالفت عامه. مخالفت عامه را در رتبه سوم قرار داده است. بعضی روایات ان بحث موافق یعنی قطعی الصدور و مظنون الصدور اصلا مطرح نکرده است. فقط موافقت کتاب را آورده است و مخالفت عامه را ذکر کرده است. این سه دسته روایات داریم. بعضی روایات اصلا مخالف کتاب را ذکر نکرده است. هیچی. تنها گفته است که خذوا ما خالف العامه و زروا ما وافق العامه. خود این روایت ها یک تعارضی دارند. اینها خودشان جمع عرفی دارند جمع عرفی هایشان این است که آن روایتی که هر سه مرجّح را ذکر کرده است ناظر به خصوص فرض متعارف نیست. اعم از متعارف و غیر متعارف را ناظر است. آن که فقط موافقت و مخالفت عامه را ذکر کرده است به دلیل این هست که در غالب موارد مرجّح اول و مرجّح دوم مصداق ندارد. مرجّح اول که موافقت یعنی خبر مقطوع الصدور بر خبر مظنون الصدور مقدم است این معمولا این جور نیست که تعارض بین دو خبری باشد که یکی قطعی الصدور باشد یکی مظنون الصدور باشد. یا هر دو مقطوع الصدور هستند مثل در مسائل متبلا به که خیلی محل ابتلا هست غالبا دو دسته روایاتی که وجود دارد هر دو قطع به صدورشان هست مثل اینکه آیا ملاک استتار قرص هست در اذان مغرب یا زوال حمره مشرقیه دو گروه روایت داریم هر دو قطعی الصدور هست. قطعا اینها صادر شده اند. یا هر دو ظنی الصدور هستند اگر خیلی محل ابتلا نباشند اما اینکه یک دسته خیلی زیاد باشد مخالفینش خیلی کم باشد این خیلی کم اتفاق می افتد خب این صورت را چون این مرجّح کم مصداق بوده است در بعضی از روایات در دو دسته روایات این را نیاورده است. چیزی هم که باز هم ان هم کم است بحث موافقت کتاب و مخالفت کتاب هست. این هم چون کم بوده است ان روایات نیاورده است. در واقع علتی که در بعضی از روایات فقط به یک مرجّح اکتفا شده است این ندرت مرجّح و عدم مرجّح است چون مرحوم آخوند به همین وجه تمسک کرده است برای این که گفته است که مرجّحات استحبابی است. چون می گوید بعضی ها این سه تا را ذکر کرده است بعضی ها دو تا را ذکر کرده است بعضی ها یکی را ذکر کرده است این خودش کاشف از این است که اصل مرجّحیت استحبابی است در حالی که با این عرضی که ما کردیم نیازی نیست که این یک نوع جمع عرفی روشن تری دارد و این علت این که اخبار علاجیّه در ذکر مرجّحات مختلف هست به خاطر این است که شایع ترین مرجّح موافقت عامه و مخالفت عامه است. بعضی روایات فقط به این مرجّح شایع اکتفا کرده اند.

سؤال:

پاسخ: چون مرجّح مقدم است از جهت ترتیبی. ترتیبش مقدم است. از جهت رتبه ای مقدم است علتی که این ترتیب بینشان هست. ترتیب هست ولی چرا آن ترتیب ها را ذکر نمی کند چون غالبا نیست. یعنی غالبا آن مرجّحات در رتبه مقدم وجود ندارند چون وجود ندارند غالبا موافقت و مخالفت عامه فقط جزو مرجّحات سنجیده می شود. خب این بحث تمام.

دو تا نکته این جا عرض کنم ببینید فرق های دیگری بین این که ما به اطلاق مقامی قائل شویم یا اطلاق لفظی چون یک قدری ریزه کاری ها دارد از آنها می گذرم و بماند. خب بحث ما این بود که قول زن حجّت نیست در جایی که ادعای غریبی کرده باشد با آن خصوصیاتی که قبلا توضیح داده شد که انقضاء عده را در اقلّ زمان عرفی ممکن مدعی شده باشد. قول زن به تنهایی حجّت نیست باید شاهد بیاورد. یکی از بحث ها این است که این شاهد ها باید عادل باشند یا خیر. عدالت شهود معتبر هست یا خیر. پاسخ مطلب این است که ما در این روایت سکونی هیچ قید عدالت ذکر نشده است و وجهی ندارد که ما عدالت را معتبر بدانیم. بله اگر مفاد روایت سکونی این بود که قول زن حجّت نیست شما باید بروید به شاهد به عنوان تمام الدلیل به آن تمسک می شد این ممکن است بگوییم که چون به طور کلی در شهود عدالت معتبر است ادله عامی که در شاهدی که دلیل حکم هست عدالت را معتبر می کند در این جا هم عدالت را معتبر می کند. بنابراین آن چیزی که در چیزهای عامه وجود داشت نقل قول عامه عرض کردم در روایت قالونیه اکثر نقل هایش این است که شهود شهادت به نفس ادعای زن باید بدهند. کانه قول زن حجت نیست و باید دنبال شاهد بگردیم. آن شاهد شهادت می دهند که زن درست می گوید. این جا خب کأنه قول زن حجّت نیست شهود می خواهد باشد طبیعی است که عدالت و شرایط شهود در آن معتبر باشد که در اکثر روایاتش این قید آمده بود که ممن یوثق بدینه و ورعه و همچین تعبیراتی که در روایت های قالونیه بود. ولی روایت سکونی مظمونش این نبود. روایت سکونی این بود که نسبت به ماه های قبل شهادت دهند وقتی ماه های قبل شهادت می دهند حالا یا این شهادت از باب دفع مانع است یعنی آن چیزی که نهایتا حجّت می شود در ظرف شهادت قول زن هست کما اینکه شاید ظاهر روایت هم این باشد. فان شهدن صدّقت. وقتی شهادت دادند این شهادت منشأ می شود که قول زن تصدیق شود. کأنه دفع مانع می کند. یکی این جوری ممکن است ما بگوییم خب ما دلیل نداریم که حتما باید برای دفع مانع افراد عادل باشند. همین مقداری که فی الجمله افراد غیر عادل هم شهادت میدهند که در ماه های قبل حالا آن بحث قبلی که آیا نسبت به یک ماه باید شهادت دهند یا نسبت به عادتش از آن جهات بگذریم حتما لازم نیست که آن شهود عادل باشند. اگر هم ما بگوییم که قول زن به علاوه قول شهود با هم دیگر اماریت دارد. اینجا ما دلیل نداریم که شارع مقدس در قول شهودی که به عنوان جزء المؤثر برای اعتبار اخذ کرده است عدالت را معتبر دانسته باشد. نه به هر حال زن ها اگر هم عدالتشان ثابت نشده باشد یا غیر عادل هم باشند این جور نیست که قولشان هیچگونه طریقیت نداشته باشد. طریقیت قول عرض کردم حتی آدمی که کذاب و جعّال باشد اکثر حرف هایش راست است. به خصوص در جایی که یک نفر نیست و چند نفر هستند. چون نصفه من بطانتها حد اقل باید سه نفر باشند که این نصفه من بطانتها صدق کند. سه نفر به یک مطلبی شهادت می دهند خودش یک طریقیت خوبی دارد. حالا بگویید این طریقیت بعلاوه طریقیت قول زن خودش این مجموعه را شارع مقدس معتبر کرده باشد هیچ مانعی ندارد این ظهور در این ندارد که حتما کسانی که شهادت می دهند باید عادل باشند. این است که آقای خویی و اینها هیچ در این قید هایی که دارند هیچ قید نکرده اند. لکن اذا شهدت النساء من بطانها انّ عادتها کذلک قبلت تعبیر شهدت البطانه هیچ آن به اصطلاح عدالت و امثال اینها را معتبر نکرده اند. این اطلاق مقامی نیست چون یک موقعی هست خود این قول شهود می خواستند اماره باشند مشابه آنها بود ممکن بود اطلاق مقامی. ولی فرض این است که این شهود به هر حال یا صرفا برای دفع مانع هستند یا جزء المؤثر هستند اما اینکه جزء المؤثر هم حتما باید شرایط تمام المؤثر را داشته باشد از این در نمی آید

سؤال:

پاسخ: البته عرض کردم حتی روایت سکونی را ممکن است ما بگوییم روایت سکونی خودش در مقام بیان این جزئیات نیست آن هم یک نوع اطلاق مقامی در روایت سکونی تمسک کنیم. این هم توجه داشته باشید اگر یک عام داشته باشیم یک خاصی باشد که آن خاص خودش قید نداشته باشد. خاص هم در مقام بیان نباشد اطلاق مقامی خاص را باید مؤکد کرد نه اطلاق مقامی عام را آن مقدم است. بنابراین عرض کنم خدمت شما نتیجه این بحث این می شود که هیچ وجهی ندارد که ما عدالت را در این شهود معتبر بدانیم. این هم این بحث. اینجا یک نکته ای عرض کنم وارد یک بحث دیگری از این جا شوم بسیاری از علما اینجا در روایت سکونی اشکال سندی کرده اند. حالا یا به جهت اینکه ذاتا سکونی را حجّت نمی دانستند به جهت اینکه روایت سکونی را معرض عنه اصحاب می دانستند و متروک می دانستند بعضی از آقایان هم اصلا روایت سکونی را نیاورده اند و مرسله صدوق را آورده اند و گفته اند که مرسله صدوق هم از جهت سندی قابل اعتماد نیست. ولی با همه این حرف ها می گویند احتیاط عمل به مضمون روایت سکونی است. مثلا در نهایه المرام می گوید که بعد از این که کلام شهید را ذکر می کند و می گوید و لم اقف علی ما ذکره نعم روی ابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه مرسلا عن امیر المؤمنین علیه السلام روایت را می آورد بعد می گوید

و لا ريب ان العمل بمضمون هذه الرواية أحوط

در نهایه المرام صاحب مدارک جلد 2 صفحه 74 فرموده است. کفایه الاحکام می گوید

الاحتیاط فی العمل بمضمون الروایه

کفایه الاحکام جلد 2 صفحه 347 مرحوم میرزای قمی هم دارد هر چند تخصیص اطلاقات ادله و فتاوا به این حدیث مشکل است چون قائل به آن شاذ است و لکن چون مطلقات منصرف نمی شود به چنین فردی احتیاط در عمل به مقتضای آن است. این که احتیاط این است که ما به این مقتضای این روایت عمل کنیم به چه جهت احتیاط تلقی شده است. من خیلی درست نفهمیدم ببینید این روایت در واقع می خواهد بگوید که قول زن حجّت نیست در این صورت خاص. و قول زن در این صورت خاص فرض کنید ما می گوییم که عمومات منصرف به این صورت خاص نیستند. وقتی عمومات منصرف به این صورت خاص نیستند یک موقعی ما می گوییم چون عمومات این مورد را نمی گیرند قول زن حجّت نیست وقتی قول زن حجّت نشد باید به دنبال یک اماره دیگری بگردید در ما نحن فیه. شهادت شهود خودش دلیل بر مطلب باشد. اگر این باشد عیب ندارد. آن هم احتیاط نیست خب باید بروید چیز پیدا کنید دیگر. قول زن که دیگر حجت نیست وقتی قول زن حجت نیست باید بروید پیدا کنید یک اماره ای برای این که عمل کنید یا نکنید. ولی فرض این است که این روایت نفس مدعای زن را نمی گوید شهود باید به آن شهادت بدهند. شهود نسبت به ماه های قبلی دارند شهادت می دهند. فوقش این است که ثابت شود که ماه های قبلی مطلب چنین بوده است. ایا نفس شهادت که ماه های قبل چنین بوده است دلیل است که این ماه هم هین جور است؟ این که دلیلیت ندارد. پس بنابراین چیست چه نکته ای هست که اینها می گویند که احتیاط در عمل به این روایت است. من خیلی این را نفهمیدم که به هر حال یک تعبیری در ملاذ الاخیار مرحوم مجلسی دارد این تعبیر را هم بخوانم بد نیست ایشان روایت سکونی را که دارد ذکر می کند ملاذ الاخیار جلد 3 صفحه 148 می گوید

یمکن حمله علی التقیه بقرینه الراوی أو علی الاحتیاط و الاستحباب کأنّه این روایت اصلش این است که کلّفوا ما باید تحقیق کنیم. باید یک امر الزامی است. این امر الزامی اگر این امر الزامی را ما می خواهیم روایت کنیم باید روایت سندش معتبر باشد. چون سندش معتبر نیست ما حمل به استحباب می کنیم نه حمل به استحباب از باب تسامح در ادلّه سنن ما می گوییم مستحب است که بر طبق این تحقیق و فحص شود از باب تسامح در ادله سنن. ولی این مطلب ناتمام است ما نحن فیه ببینید این تحقیقی که اینجا می خواهد انجام شود تحقیق به عنوان یک واجب نفسی نیست. این تحقیق حالا اگر هم واجب باشد یا مستحب باشد هر چه باشد تحقیق به عنوان شرط حجّیّت قول زن است. یعنی بدون تحقیق قول زن حجّت نیست. جنبه ارشادی دارد. ارشاد به عدم حجّیّت قول زن بدون تحقیق دارد. اینجا دیگر آن بحث های حمل به استحباب و این حرف ها پیش نمی آید. بالأخره یا قول زن اینجا بدون تحقیق حجّت است یا نیست. اینجا دیگر البته ما به طور کلی این را در پرانتز بگویم که آقای خویی بعضی جاها می گوید که در اوامر ارشادی حمل به استحباب معنا ندارد. ما به طور کلی تام نمی دانیم خیلی وقت ها در اوامر ارشادی هم حمل به استحباب معنا دارد ولی در ما نحن فیه وجهی ندارد بالأخره قول زن یا حجت هست یا نیست دیگر.

سؤال:

پاسخ: نه بهتر است تحقیق کنید آیا دخالت دارد در حجّیّت قول زن یا ندارد؟ این بهتر است یا بدتر است این اصلا امر ارشاد به این است که در حجّیت قول زن این شهادت شرط است. یعنی اینجا واجب شرطی است. ارشاد به شرطیت است. ارشاد به شرطیت اینجا معنی ندارد نه در این جور ما نحن فیه بعضی جاها فرض کنید ببینید مثلا ما می گوییم که شارع مقدس گفته است که نماز لباس نجس باطل است. اصلا روایاتی که گفته است طهّروا ثیابکم للصلوه ارشاد به طهارت ثیاب برای نماز است. خب آنجا اقای خویی می فرمایند که این جور اوامر ارشادی در آنها حمل به استحباب نمی شود درست نیست حمل به استحباب می شود ان این است که ارشاد به شرط کمال است. اگر می خواهید نماز کامل شود لازم نیست شرط صحّت باشد. بعضی وقت ها شرط کمال است مانعی نیست. آن جاها ارشاد به شرط صحّت ممکن است ارشاد به شرط کمال جمعا بین الادله حمل شود. ولی اینجا بحث حجّیّت قولش است. حجبیّت قولش که دیگر مراتب ندارد کمال و غیر کمال ندارد. بالأخره یا قول زن در صورتی که این شهادت داده نشود حجّت نیست یا است دیگر.

سؤال:

پاسخ: نه این روایت می گوید که اگر آنها شهادت ندادند کاذبه است. این را توجه کنید این روایت می گوید که شرط حجّیّتش این است اگر اینها شهادت ندادند اصلا به درد نمی خورد دیگر چه می خواهید من به هر حال خیلی این را متوجه نشدم که اینجا حمل به استحباب یعنی چه که

نه بحث این است که این امر در جایی که به اصطلاح واجب تکلیفی باشد خب عیب ندارد. کلّفوا یعنی ارشاد به این است که بدون این حجت نیست

سؤال

پاسخ: خب حالا اگر شما رفتید و شهادت ندادند چه. حجت نیست این معنایش این است که به روایت عمل کرده اید. این که باشد این که مطابق احتیاط نیست که. نه استحبابش هم یعنی چه. این اصلا عرض من این است که این جا ارشاد به شرطیّت شهادت زن در حجّیّت قول زن هست. این امری که اینجا می گوید این ارشاد معنا ندارد حمل به استحباب شود حمل به استحباب یعنی چه؟

سؤال:

پاسخ: بله همین است فرقی ندارد فهی کاذبه هم همین است. این که همچین به خصوص یک نکته ای را هم اینجا ضمیمه کنم که آن این است که به خصوص اگر قول زن حجّت باشد این که ما با وجود حجّیّت قول زن بگوییم شارع مقدّس اجازه داده باشد که وارد حریم خصوصی زن بشوید با وجود اینکه حجّیّت وجود دارد به قولش خیلی هم مستبعد است حالا منهای این بحث. نفس استحبابش در چیزی که ذاتا یک چیز مبغوضی است. یعنی وارد حریم خصوصی زن شدن یک موقعی هست که قول زن حجّت نیست ما بالأخره باید تکلیف مسئله را روشن کنیم چون قول زن حجّت نیست و شارع مقدس می خواهد ببیند که بالأخره چه کار کند عدّه سپری شده است یا نشده است امثال اینها خب یک حرفی ولی در جایی که قول زن را شارع حجّت قرار داده باشد. ببینید این نکته را بگویم که در این بحث دو مرحله بحث هست. یک بحث کلام میرزای قمی است. میرزا قمی مطلقات را یک فرد را نمی گیرد روایت زراره را این فرد را نمی گیرد بنابراین اینجا قول زن نسبت به این فرد حجّت نیست. حالا که حجّت نیست ممکن است بحث کنیم که استحباب دارد یا خیر. این اشکالی که می خواهم بکنم روی کلام میرزا قمی نیست. روی کلام ظاهر کلمات امثال عرض کنم خدمت شما صاحب مدارک و اینها هست می گوید قول زن حجّت است با وجودی که حجّت هست استحباب بررسی کردن. خیلی مستغرب است که با وجودی که قول حجت دارد شارع اجازه داده باشد که وارد حریم خصوصی زن شود با وجود اینکه قولش هم حجّت است.

نه ایشان می گوید حجت است. بنابر این که قول این اشکالی که می خواهم مطرح کنم به کلام میرزای قمی نیست. میرزای قمی خب حجت نمی داند حالا اشکال ندارد. ولی آنها که حجت می دانند با وجود اینکه حجت می دانند این روایت را حمل بر نذر کرده اند.

سؤال:

پاسخ: این که زن پنج روز حیض می بیند ده روز حیض می بیند با شوهرش چطوری مباشرت می کنند نمی کنند امثال اینها

خب همین است که دارید در مورد جزئیات شهادت می دهید. دارید شهادت می دهید دارید به جزئیات شهادت می دهید می گویید شهادت می دهید که این هر م اه چه مقدارش حائض است چه مقدارش حائض نیست جزئیات است دیگر. آخه یک کلام داریم تا یک کلام.

نه حالا بعضی ها کلمه احتیاط دارند آن یک مرحله بعضی ها احتیاط و ندر کلمه ندر را هم اضافه کرده اند بعضی ها فقط ندر دارند مثلا در مقام الفضل دارد می گوید که در مورد روایت سکونی می گوید که فمن ضعفها و متروکیتها اذ لم یعمل بها شهید فی اللمعه یمکن حملها علی اندب دو علی صورت ظهور الریبه حالا آن ظهور الریبه بماند حملها علی ندب این که حمل بر ندب به نظر می رسد که این جا ها وجهی نداشته باشد.

خب اینجا خب این یک سری روایات دیگری در مسئله هست در بعضی از کتاب ها به آن روایات عمل شده است تمسک شده است. به نظرم نراقی هست در مستند در این بحث روایات مصدّقه بودن زن علی نفسها تمسک کرده است. در بعضی از روایات هست که زنی در بیابان هست من از او سؤال می کنم که شوهر داری یا خیر می گوید که شوهر ندارم می گوید که شما سؤال و پرس و جو نکنید فانّها مصدقهٌ علی نفسی. بعضی ها به این روایت تمسک کرده اند در ما نحن فیه برای اثبات طهارت. به نظر می رسد که این روایات اخصّ از مدعا است. بعضی از موارد مدعای ما را شامل می شود و بعضی موارد را شامل نمی شود. توضیح و ذلک این که این فان المرأه فانّها مصدقهٌ علی نفسها حالا من متأسفانه عین روایت را یادداشت نکردم که بخوانم ولی خوب بود یادداشت می کردم. حالا مطلبش را عرض می کنم ببینید یک موقعی ما می گوییم که مصدّقهٌ علی نفسها یعنی اینها اموری است که مربوط به زن ها است. یعنی این که کأنه چون لا یعلم الا من قبلها اشاره به این نکته عقلایی دارد که چیزهایی که غالبا از طریق خود زن شناخته می شود قول زن در آنها حجت است. اشاره به این نکته عقلایی ای که لا یعلم الا من قبلها هست. خب اگر لا یعلم الا من قبلها باشد حالا صرف نظر از بعضی از ان قلت و قلت هایی که در صغری قضیه هست آن این است که خب ممکن است ما اینجا بگوییم که به هر حال حیض و این که زن حائض هست یا نیست چیزهایی هست که خودش باید بگوید که حائض هستم یا نیستم. ولی معلوم نیست مصدقهٌ علی نفسها مفادش این باشد. مصدقهٌ علی نفسها ممکن است مرادش این باشد که یک چیزی شبیه آهان اجازه دهید این را عرض کنم یکی این بحث لا یعلم الا من قبلها است. اگر این باشد خب مطلب همین جور است که اقایان می گویند. یک احتمال دیگر این است که مصدقهٌ علی نفسها اشاره به این است که قول ذی الید نسبت به چیزی که ید دارد حجّت است. یک کأنه اصل عقلایی است که حجّیّت اخبار ذی الید. می گوید که این زن نسبت به خودش ید دارد بنابراین قولش در مورد خودش حجّت است. خب نسبت به خودش و تمام چیزهایی که شئون خودش هست مثل حیض دیدن و ندیدن و امثال اینها اینها قولش حجّت است. این هم یک احتمال دیگری که در واقع تطبیق قانون حجّیّت اخبار ذی الید باشد. این هم دو جور. ولی معلوم نیست روایت ناظر به این نکته ها باشد. یک احتمال دیگری است که آن این است که اصلا اشاره به یک ارتکاز عقلایی نباشد. حالا به یک نکته شرعی باشد شارع مقدس اخبار زن را در مورد خودش حجّت کرده است. به این معنا توجه فرمایید این که زن شوهر دارد یا ندارد نتیجه این حرف چیست؟ اگر زن شوهر داشته باشد شوهر داری یک نوع سلطه شوهر بر زن است. یعنی در این که ایا زن کسی نسبت به او سلطه دارد یا ندارد قول زن حجّت است. شبیه یک نکته عقلایی هست در مورد اینکه اگر کسی مدعی شود که من حرّ هستم. اصاله الحرّیه یک اصل حالا اگر عقلایی هم نگوییم که ظاهرا عقلایی هست ناظر به اصاله الحرّیّه باشد یا اصاله الحرّیّه اگر اصل عقلایی نباشد اصل شرعی است کسی که مدعی می شود که من حرّ هستم. قولش قبول می شود. کسی که می گوید این عبد من است باید دلیل بیاورد. زن یک موقعی می گوید که من از عده خارج شدم معنای خروج از عده چیست. یعنی من دیگر ازاد شدم حرّ هستم. دیگر سلطه شوهر بر من از بین رفت و تمام شد. شارع در واقع اینجا یک نوع شبیه اصاله الحرّیه ای که در جاهای دیگر وجود دارد ناظر به آن نکته ب اشد. اگر ناظر به آن نکته باشد اگر ادّعای زن این است که من در عدّه هستمن یا در عدّه نیستم. ادعایش این باشد مقبول است ولی اگر ادعایش این است که من الآن حائض هستم. زن نمی خواهد بگوید که من از شوهر جدا شدم یا نشدم. بحث اعتداد و عده باشد این بحثی که ما نحن فیه است ما ولو در مورد عده داریم صحبت می کنیم ولی این بحث بحث عامی است. می گوید که قول زن در حائض بودن و حائض نبودن معتبر است. قول زن در نمی دانم حامله بودن و نبودن معتبر است. این چیزهایی که وجود دارد حائض بودن حامله بودن امثال اینها یک سری اش ممکن است با حفظ شوهر داری باشد. می گوید که من شوهر دارم به شوهرش می گوید که ما حائض هستیم نزدیک نیا. از این روایات نمی شود استفاده کرد حجّیت قول زن در ادعای حیض را. بله در انقضای عده و عدم انقضای عده که بحث ما همین است. بحثی که ما اصلا دنبال کردیم بحث انقضای عده و عدم انقضای عده است. در بحث ما این به این روایت می شود تمسک کرد و ظاهر مصدقه بودن علی نفسها این است که شوهرداری و عدم شوهر داری را اگر زن مدعی شود که من شوهر دارم باید بگوییم که بله قبول است اگر بگوید که من شوهر ندارم قبول نیست. ولی این که می گویم اخصّ از مدعا است به همین جهت. از مدعایی که این بحث در آن مطرح شده است و الا مدعای در بحث عده و اینها نسبت به او استدلال تام نیست.

سؤال:

پاسخ: آره دیگه فانها مصدقهٌ علی نفسها می گوید که زن نسبت به خودش مصدّق است. یعنی این که اگر زن می گوید که کسی بر من سلطه دارد یا کسی بر من سلطه ندارد قولش حجّت است. قول زن در سلطه دیگری بر او و عدم سلطه دیگری بر او حجّت است. خب این که زن می گوید که من معتده هستم معنای معتده بودن این است که البته این معتده که می خواهم بگویم نسبت به بعضی موارد معتده ها یعنی عده طلاق نه عده وفات. عده وفات که این بحث ها

سؤال:

پاسخ: آره آن نکته دارد بله نه در آنه هم نمی شود بله بله می خواهم بگویم که در بعضی از صور مسئله. این را حالا اصلاح کنم. می گوید فانّها مصدقهٌ تعلیل د ارد می کند می گوید فانّها مصدقهٌ علی نفسها می گوید که زن

نه ولو موردش یک مورد خاصی است از تعلیل عمومیّت استفاده می شود دیگر. از تعلیل استفاده می شود که عرض من این است که در جایی که ادعای زن حالا ادعای زن به این است که من سلطه شوهر بر من هست یا سلطه شوهر بر من نیست. اینجا حجّت است اما در جایی که خروج از عده به معنای سلطه شوهر نباشد امثال اینها اینها معلوم نیست ک9ه

حالا البته ممکن است باید این مطلب را بگوییم حالا اجازه دهید حتی در مورد عده طلاق ... هم بگوییم که شامل می شود. چون عده طلاق .. در واقع من دیگر مسلط نیستم به خودم. بحث سر سلطه شوهر نیست. من الآن حق شوهر کردن ندارم. مصدّقهٌ علی نفسها یعنی این که آیا من اختیار دار خودم هستم یا نیستم آن

سؤال:

پاسخ: علی نفسها نسبت به اصل نفسها این که من اختیار خودم را دارم یا ندارم است. آن شوهر از این ناحیه چون به این بر می گردد که من دیگر به خودم اختیار ندارم تازه شوهر که نگفته است که مصدقهٌ علی ادعای شوهر داری یا نداری. موردش آن است ولی تعلیل را می خواهم بگویم. تعلیل این است ک اگر زن مدعی است که من اختیاردار خودم هستم یا اختیاردار خودم نیستم این حرفش متبّع است. زنی که معتده هست ولو طلاق باعن باشد اختیار خودش را ندارد یعنی نمی تواند شوهر کند. ولو به خاطر آن شوهره هم چیز ندارد احترام گو است به احترام آن شخص قبلی اختیار من اختیاردار خودم نیستم.

سؤال:

پاسخ: یک نوع احترام شوهر هست یعنی بحث این نیست که شوهر من روی من سلطه دارد یا ندارد. خودم سلطه دارم یا ندارم. علی نفسها یعنی این. من آیا خودم مسلّط بر خودم هستم یا نیستم. هر جایی که ادعا برگردد به تسلّط زن بر خودش. این که بحث عده همین است تمام اقسام عدّه عده داری یعنی زن بر خودش مسلّط نیست. انقضای عده یعنی زن بر خودش مسلّط است.

اصاله الحرّیه نه مصدّق

علی نفسها یعنی من ان چیزی که مربوط به سلطه بر نفس خودم هست نسبت به او حرفم متّبع است.

مصدقه علی نفسها یعن یاگر ادعای من در مورد تسلّط بر خودم است. مصدّقهٌ علی نفسها یعنی من ادعا می کنم که این نفس من ببینید یک موقعی من می گویم مصدّق بر پارچه هست یعنی اگر من ادعا کنم که این پارچه هر جور است این نه این می گوید که مصدّق بر نفس است یعنی این که این نفس من خود من ایا حرفی که در مورد خودم می زنم که آیا این خود من تحت سلطه من هست یا نیست

نه مربوط به اصلا مفهوم خودم این است مفهوم خودم نه هر چیزی که مربوط من فرض کنید من می خواهم بگویم که من عادل هستم. آیا می خواهد بگوید مصدّقهٌ علی نفسها/ این معنایش این است که مصدقهٌ علی نفسها این جور نیست. که هر وصفی از اوصاف نفس خودم نسبت به او

این را می خواهم بگویم این را توجه فرمایید

نه مربوط به خودش است این که عادل هست یا نیست هم مربوط به خودش است. نه می گوید که تاریخ تولد من کی است. می خواهم بگویم که اصلا ظهور ندارد. او می گوید که من 5 تا بچه دارم اکثر ویژگی هایی که مربوط به زن هست که تصدیق نمی شود.

مسائل مربوط به خودش این که من گرم مزاج هستم یا سرد مزاج هستم

من عرضم این است که خلاصه کلام مصدقهٌ علی نفسها بیش از این که جایی که ادّعای زن وجود اختیار داری خود و عدم یار داری خود باید به این ردد. جایی که زن مع تده هست می گوید که من در عده هستم یا عده من تمام شده است به این ادعا بر می گردد. این جاها مطلب درست ولی جاهای دیگری که هست این مطلب را نمی شود تمام کرد. بحث ما تمام.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد